

# مواجهه‌ی سرمایه‌داری با بحران‌های ساختاری

○ فرانک جمشیدی

آینده‌ی سرمایه‌داری، عنوان کتابی است از پروفیسور لستر تارو که عمدتاً درباره‌ی تغییر و تحول ساختاری نظام سرمایه‌داری در جهان است. این کتاب گرچه شش سال پس از ترجمه‌ی آن معرفی می‌شود - و این خود شاید اندکی از تازگی برخی مطالب آن بکاهد - دربرگیرنده‌ی مطالب سودمندی در باب وضعیت نظام سرمایه‌داری در جهان کنونی است.

مجموع موضوعات کتاب، حول محور مشکلات و دگرگونی‌هایی دور می‌زند که در پی تحول ساختاری نظام سرمایه‌داری و فروپاشی نظام کمونیسم گریبان جهان سرمایه‌داری کنونی را گرفته است. به نظر نگارنده‌ی این سطور، نویسنده توانسته است با نگاهی جامع به نظام سرمایه‌داری و گنجاندن جملگی این مشکلات در مثلی که هر یک از سه ضلع آن به «خاستگاه»، «دستاوردها» (اهداف اراده شده) و «پیامدها» (اهداف اراده نشده‌ی) نظام سرمایه‌داری ارجاع دارد، به این نتیجه برسد که انقلاب صنعتی (به مثابه خاستگاه نظام اقتصادی و اجتماعی سرمایه‌داری) و آزادی و دموکراسی (به منزله‌ی دستاوردهای منظور شده‌ی این نظام) و نابرابری و بی‌عدالتی اجتماعی (در مقام پیامدهای مراد نشده‌ی آن) صرف‌نظر از اینکه در بنو امر به شکل‌گیری رفتارهای استثمارگرانه و غیرانسانی در نظام سرمایه‌داری و برانگیختن واکنش‌های جدی و گسترده علیه آن و به تبع، قوت یافتن نظام کمونیسم در مقام حریفی تیرومند در برابر سرمایه‌داری انجامید، در مجموع به دلیل عقلانیت نهفته در این نظام، به عواملی برای هوشیاری آن منجر شد چنان‌که سرمایه‌داری توانست با اتخاذ تدابیری چون ایجاد جبهه‌ی جهانی واحد در برابر کمونیسم و تأسیس دولت رفاه (State Welfare) یا نظام تأمین اجتماعی (برای از میدان به در بردن کمونیسم و سوسیالیسم)، حفظ و بقای خویش را در عرصه‌ی جهان تضمین کند.

اما نکته‌ی مهمی که تارو بر آن انگشت می‌نهد این است که توفیق سرمایه‌داری در شکست دادن کمونیسم و سوسیالیسم - در مقام رقیبان جدی خویش - فقط اقدامی در جهت ایمن‌سازی محیط بیرونی از خطر تهدیدات خارجی است، حال آنکه خطر اصلی که برخاسته از ویژگی‌های ذاتی این نظام و پارادوکس‌های انکارناپذیر میان نیروهای زیربنایی و ساختاری آن است، همچنان به قوت خود باقی است.

تارو همچنین در فصل اول کتاب - با عنوان «بازی جدید، قواعد جدید، سیاست جدید» - با نظرداشت تأثیرگذاری متقابل دو نیروی بنیادین جهان سرمایه‌داری (دانش فنی و «ایدئولوژی») بر روی هم و سپس تأثیر این هر دو بر خلق و شکل‌گیری بازی جدیدی در عرصه‌ی روابط بین‌الملل که قواعد و استراتژی‌های آن کاملاً متفاوت با قبل است، به بیان این پارادوکس‌ها می‌پردازد و بر آن است که بازی جدید گرچه از همان قانون «بقای اصلح» پیروی می‌کند



○ آینده سرمایه‌داری

○ لستر تارو

○ عزیز کیاوند

○ نشر دیدار

○ ۱۳۷۶، ۳۸۰۰ نسخه، ۴۰۶ صفحه

و هدف بازیکنان «کسب پیروزی» و پاداش افراد پیروز «قرار گرفتن در رأس زنجیره قدرت» است. اما این بار بقای کسانی که پیش از این توانایی خود را برای انطباق با نیروهای زیربنایی تغییر اثبات کرده‌اند، بیشتر در معرض تهدید است؛ زیرا صفحات اقتصادی آنچنان دگرگون شده و در پی خود همه چیز را دچار توازن ناپایدار یا تعادل منفصل کرده‌اند که ادامه‌ی بقا نیازمند ایجاد بیشترین دگرگونی است و این، برای گونه‌های سازگار یافته‌تر مشکل‌تر است.

تارو توازن ناپایدار و عدم ثبات و پایداری را ناشی از جابجایی پنج صفحه‌ی اقتصادی می‌داند که ذیلاً برشمرده می‌شود:

۱- درهم ریختگی شدید جغرافیایی در نتیجه‌ی فروپاشی نظام کمونیسم و به تبع، بلعیده شدن توده‌ی عظیم انسان‌های تحت نفوذ جغرافیای کمونیسم توسط نظام سرمایه‌داری.

به نظر تارو، این امر پارادوکسی را ایجاد می‌کند که عبارت است از منوط و موقوف بودن رشد و شکوفایی سرمایه‌داری به وجود شرایط رقابت از یک سو و نبود دورنما یا چشم‌اندازی از جوامع انسانی بهتر در پی زوال کمونیسم و سوسیالیسم، و در نتیجه از بین رفتن شرایط رقابت از سوی دیگر. تارو با طرح این پارادوکس - که در فصل سوم کتاب حاضر تحت عنوان «پایان کمونیسم» به صورت کامل به آن پرداخته است - وجود میدان بی‌رقیب برای نظام سرمایه‌داری و نیز نبود ایدئولوژی‌های رقیب را عاملی بسیار مؤثر در سربرآوردن بحران‌های درونی و ساختاری سرمایه‌داری برمی‌شمارد و از این وضعیت تحت عنوان «پایان تاریخ» یاد می‌کند.

۲- برهم خوردن نظام تقسیم کار معهود میان کشورهای دارا و نادار در بهره‌ی تولید محصولات «سرمایه‌پر» و «کارگرپر» در نتیجه‌ی تحول دانش فنی و به تبع، استقرار صنایع مبتنی بر نیروی مغزی.

تارو با طرح این موضوع - که به طور کامل در فصل چهارم کتاب حاضر تحت عنوان «عصر صنایع انسان ساخته‌ی مبتنی بر نیروی مغزی» شرح و بسط داده است - برهم خوردگی نظام تقسیم کار جهانی را گواهی صادق از شکست نظریه‌ی قدیمی مزیت نسبی ذکر می‌کند و در شکل اصلاح و تجدیدنظر شده‌ی نظریه‌ی مذکور، مزیت نسبی را نه امری موروثی و خداداد، که ایجادشدنی و اکتسابی می‌داند و بر آن است که آنچه امروزه در پراکتیکی جغرافیایی صنایع، متغیری تعیین‌کننده و معنادار به شمار می‌رود، نه منابع طبیعی و نه ضریب ترکیب نسبی عوامل تولید، بلکه دانش و مهارت است. به نظر وی، نسبی بودن تأثیرگذاری این هر دو متغیر جدید (دانش و مهارت) در اختصاص امتیاز و برتری به برخی کشورها، از یک سو ناظر بر موقوف بودن ارزش دانش و مهارت به توانایی جذب و به کارگیری آنها در کل نظام، و از سوی دیگر، ناظر بر تغییر و تحول دائمی و در حال گذار اقتصاد جهانی است. در این اقتصاد، موقعیت کشورها بسته به میزان مشارکت آنها در فرآیند پیشرفت تدریجی و رو به کمال صنایع انسان ساخته‌ی مبتنی بر نیروی مغزی، به سرعت تغییر می‌یابد.

بنابراین، از دیدگاه وی در این دوره، استقرار صنایع انسان ساخته‌ی مبتنی بر نیروی مغزی، تابعی از اهتمام کشورها به بسیج نیروهای مغزی است؛ بسججی که یک بعد آن، ایجاد نظام تحقیق و توسعه است و بعد دیگر، سازماندهی نوعی نیروی کاری است که دارای همه‌ی سطوح تخصصی و مهارت و نیز نیروی مغزی لازم برای تسلط بر دانش‌های فنی تولید و توزیع جدید است.

به نظر تارو، دانش فنی جدید، صفحات اقتصادی را دچار جابجایی‌ها و گسل‌های جدی کرده است و ظهور و بروز دهکده‌ی جهانی که در آن سیستم‌های جدید ارتباطی، عهده‌دار فرماندهی و کنترل قسمت‌های مختلف است، برآیند طبیعی چنین وضعیتی است.

۳ ظهور و بروز ترکیب جمعیتی جدید در پی اثرگذاری توانان سه عامل

مؤثر: نخست، افزایش جمعیت در کشورهای فقیر؛ دوم، سرازیر شدن آنها به سمت کشورهای ثروتمند؛ سوم، ظهور طبقه‌ای جدید از سالمندان نسبتاً مرفه که درآمد آنها از محل نظام تأمین اجتماعی حاصل می‌شود.

نویسنده در این باره در فصل پنجم کتاب حاضر - تحت عنوان «سیمای جمعیت جهان»: رشد، جابجایی و پیرتر شدن جمعیت - یادآور می‌شود که چهره‌ی هراس‌انگیز سیمای جمعیت جهان از هر سه زاویه «رشد» و «جابجایی» و «پیری»، سرمایه‌داری را به سوی آینده‌ای تیره و تاریک می‌خواند. وی با این سخن، تأثیرگذاری سرمایه‌داری بر خلق تصویر کنونی جمعیت جهان (در وهله‌ی نخست) و تأثیرپذیری آن از وضعیت پیش آمده (در وهله‌ی دوم) را به خوبی ترسیم می‌نماید. نیز بار دیگر وجود پارادوکس‌های آشکار میان استراتژی‌های سرمایه‌داری برای دستیابی به هدف بنیادین خود (کسب سود بیشتر) را ثابت می‌کند و نشان می‌دهد که سرمایه‌داری چگونه سرانجام در دام استراتژی‌های خود گرفتار می‌آید. به نظر وی، استراتژی‌های پارادوکسیکال سرمایه‌داری در ایجاد هر سه معضل «رشد»، «جابجایی» و «پیری» جمعیت بسیار مؤثر و انکارناپذیر است. برای مثال، سرمایه‌داری به رغم وقوف بر تأثیر منفی رشد جمعیت بر کامیابی اقتصادی و اهتمام به کاهش جمعیت به منظور دستیابی به توسعه‌ی راستین، از یک سو در پرتو ایجاد رفاه بیشتر به طولانی شدن عمر افراد مدد می‌رساند (که این امر، تأثیر کاهش زاد و ولد را خنثی می‌کند) و از سوی دیگر، موجب جلب و جذب جمعیت کشورهای می‌شود که در آنها سطح زندگی به شدت پایین است و این هر دو به افزایش نرخ رشد جمعیت می‌انجامد.

تارو همچنین اظهار می‌کند که سرمایه‌داری به اتکای دانش و مهارت‌های تخصصی خود، اولاً به پیشرفت امکانات حمل و نقل و کاهش هزینه‌های آن، و ثانیاً همه‌گیر شدن رسانه‌های تصویری در سراسر جهان و در نتیجه، نمایش کیفیت زندگی کشورهای ثروتمند برای کشورهای فقیر مدد می‌رساند. وی سپس خاطرنشان می‌کند که این هر دو استراتژی ضمن اینکه در کسب سود بیشتر برای سرمایه‌داری، کارآمد و مفیدند، جابجایی‌های جمعیتی را به ویژه در شکل مهاجرت‌های دائمی شدت و قوت می‌بخشند تا جایی که به نظر تارو، موضوع مهاجرت در دنیای کنونی با نظرداشت دو بعد اساسی آن: که یکی، پایین بودن میانگین تحصیلات مهاجران و لزوم سرمایه‌گذاری برای آموزش و پرورش این افراد و دیگری، کاهش ریسک مهاجرت به دلیل وجود نظام تأمین اجتماعی در کشورهای مهاجرپذیر است بسیار پیچیده‌تر از گذشته شده است.

تارو در ادامه، معضل سوم جمعیتی: یعنی پیرتر شدن جمعیت و شکل‌گیری تدریجی جمعیت سالمند را نیز ناشی از استراتژی سرمایه‌داری در ایجاد نظام تأمین اجتماعی دانسته و آن را بنا به دلایلی - که می‌توان به شرح زیر برشمرد - ضایعه‌آفرین ذکر کرده است.

- فعال نبودن جمعیت سالمند از نظر اقتصادی،

- نیازمند بودن جمعیت سالمند به خدمات گزاف بهداشتی و درمانی،

- وابستگی تأمین این نیازها به محل بودجه‌های دولتی و در نتیجه، وارد آمدن آسیب‌های جدی، هم به سرمایه‌گذاری‌های ضروری جامعه ( نظیر احداث تأسیسات زیربنایی، آموزش و پرورش و تحقیق و توسعه) و هم به نظام مالی دولت،

- ناگزیری دولت به افزایش مالیات‌ها برای تحقق بخشیدن به مصوبات

قانون تأمین اجتماعی در خصوص سالمندان،

رویارویی با معضل کسری‌های مالی ساختاری و در نتیجه، افزایش بدهی‌های

دولت و خنثی شدن رشد اقتصادی سریع،

- اتکای دولت به حمایت سیاسی جمعیت سالمند به دلیل فزونی جمعیت

سالمندر بر سایر گروه‌های سنی و به تبع، تأثیرگذاری شدید آزادی آنها بر نظام سیاسی مردم سالار که این خود دولت را به سرمایه‌گذاری برای این گروه غیرفعال اقتصادی - به بهای چشم‌پوشی از سرمایه‌گذاری برای افراد زیر ۱۸ سال که طبق قانون، حق رأی ندارند، ولی در توفیق اقتصادی آینده‌ی جامعه بسیار مؤثرند - تشویق و ترغیب می‌کند.

#### ۴. پیدایی اقتصاد جهانی

اقتصاد جهانی - که در ساده‌ترین تعریف عبارت است از اقتصادی که در آن، قیمت عوامل تولیدی یکسان شده است - ظهور خود را مدیون افول دوران صنایع تجاری محصور شده در چهارچوب مقررات ملی و در واقع، پیرش از اقتصادهای ملی به اقتصاد واحد بین‌المللی به مدد پلکان صعودی، یعنی جبهه‌های تجاری منطقه‌ای است. این اقتصاد، که پیش از هر چیز با نهادهای نیرومند جهانی‌اش نظیر بانک جهانی، شرکت‌های چند ملیتی و مؤسسات بین‌المللی شناخته می‌شود، از آن رو که زندگی افراد را به الگوهای متفاوت عرضه و تقاضا پیوند زده، مصداقی آشکار از معکوس شدن جایگاه «ایدئولوژی» (در مقام راهبر و هدایت‌کننده) و «اقتصاد» (در مقام پیرو و هدایت‌شونده) در دنیای امروز است.

به عبارت دیگر، در نظام اقتصاد جهانی، نیروهای فرامرزی، با تحمیل سیاست‌های اقتصادی زیر لوای قوانین و مقررات جهانی، نه تنها موجب جایجایی سریع عوامل تولید به سراسر جهان و نیز انتقال خدمات و کالاها و منابع طبیعی و محل تولید کالاها از جاهای ارزان به جاهای گران می‌شوند، بلکه جهت فکری افراد را نیز تعیین می‌کنند؛ چنانکه گویی این بار اقتصاد است که با ایجاد نظام‌های فکری برای جستجوی بالاترین میزان بازگشت سرمایه در گوشه و کنار جهان، ایدئولوژی را به پیش می‌رانند.

تارو تضعیف یا فقدان نقش رهبری‌کننده و هدایتگر ایدئولوژی بر اقتصاد را در رویارویی اقتصاد جهانی با چالش‌های جدی در دو سطح ملی و فراملی، پیرنگ و اهمیت جلوه می‌دهد و ضرورت تهیه و تدوین و اجرای نظام مقرراتی راهنما را - که براساس واقعیت‌های جهان چند قطبی جدید از نو طراحی شده باشد - یادآور می‌شود و نبود آن را عاملی مؤثر برای گرفتار آمدن نظام اقتصاد جهانی در دام پارادوکس‌هایی که خود آفریده است، برمی‌شمارد.

نویسنده برخی از این پارادوکس‌ها را برخاسته از سیاست‌های اقتصادی ملی و برخی دیگر را ناشی از ماهیت سازمان‌های بین‌المللی ذکر می‌کند. به نظر می‌رسد، مجموع آنچه سیاست‌های اقتصادی ملی را با اقتصاد جهانی دچار تناقض می‌کند، معطوف به تفاوت ماهوی این هر دو باشد. به عبارت واضح‌تر، گرایش اقتصاد جهانی به قید و بندهای مقرراتی کمتر، هزینه‌های اجتماعی پایین‌تر و سطح مالیات نازل‌تر، به آن ماهیتی می‌بخشد بسیار متفاوت با سیاست‌های اقتصادی ملی که بخش عمده‌ی برنامه‌های زیربنایی آن مبتنی بر درآمدهای ناشی از مالیات است. علاوه بر این، اقتصاد جهانی به مدد ادعای رهایی از قید و بندهای تجارتي و عدم اتکا به مالیات، از یک سو ظاهری دموکراتیک به خود می‌گیرد که در پرتو آن، اقتدار حاکمیت ملی واضعان و مجریان سیاست‌های اقتصادی ملی رنگ می‌بازد و استقلال عمل آنها فقط به سطح خرده نظام‌های اقتصادی محدود می‌شود، و از سوی دیگر، پس از گسستن پیوند نهادهای سیاسی ملی و سیاست‌های کنترل امور اقتصادی و نیروهای اقتصادی بین‌المللی، سررشته‌ی همه آنها را به دست نظام بوروکراتیک

**نکنه‌ی مهمی که تارو بر آن انگشت می‌نهد  
این است که  
توفیق سرمایه‌داری  
در شکست دادن کمونیسم و سوسیالیسم  
- در مقام رقیبان جدی خویش -**

**فقط اقدامی در جهت ایمن‌سازی محیط بیرونی  
از خطر تهدیدات خارجی است،  
حال آنکه خطر اصلی که  
برخاسته از ویژگی‌های ذاتی این نظام  
و پارادوکس‌های انکارناپذیر  
میان نیروهای زیربنایی و ساختاری آن است،  
همچنان به قوت خود باقی است**

بین‌المللی می‌سپارد که کشورها را به تبعیت از معیارهای یکپارچگی وامی‌دارد. چنانچه از منظری که تارو اختیار کرده است به ماهیت سازمان‌های بین‌المللی نگریسته شود، به‌راحتی می‌توان تناقض موجود در ترکیب وصفی «اقتصاد جهانی» را دریافت. به این منظور پیشنهاد می‌شود به دو اصل مهم اقتصاد جهانی توجه کنیم: ۱) اصل اهمیت‌یابی دانش و مهارت که نقش آنها در استقرار صنایع مبتنی بر نیروی مغزی و در نتیجه، اختصاص مزیت نسبی به کشورهای دارنده‌ی دانش و مهارت، بر کسی پوشیده نیست (۲) اصل آزادی عمل.

رویاری این دو اصل با اصول پارادوکس خویش، چگونگی بی‌انگیزگی و تباهی کشورها را نشان می‌دهد. به این معنا که اصل استقرار صنایع مبتنی بر نیروی مغزی ایجاب می‌کند که حقوق انحصاری صاحبان محصولات فکری حفظ شود. اما این اصل در تناقض آشکار با اصل اشاعه‌ی دانش و اطلاعات است که تکثیر و نمونه‌برداری از این محصولات را آسان و رایگان می‌کند. نیز اصل آزادی عمل که براساس آن، شرکت‌ها و مؤسسات اقتصادی آزادند تا از محصولات دانش و مهارت کشورهای دیگر استفاده کنند اصل لزوم تحقیق و توسعه را که بر مبنای آن کشورها موظف‌اند بخشی از اعتبارات خود را صرف ایجاد دانش‌های پایه‌کننده تحت تأثیر قرار می‌دهد. بدین ترتیب جهان به‌گونه‌ای تقسیم‌بندی می‌شود که قسمتی از آن به مثابه بدنه‌ی علمی وظیفه‌ی تحقیقات پایه‌ای را برعهده دارد و بخش دیگر به استفاده از نتایج تحقیق و توسعه می‌پردازند.

این‌گونه تقسیم کار، صاحبان دانش فنی را در جایگاه تعیین‌کنندگان شرایط ورود به بازارهای جهانی و تدوین‌کنندگان مقررات تجارت جهانی می‌نشانند. بنابراین، به رغم ادعای اقتصاد جهانی مبنی بر اینکه در دنیای چندقطبی، قانون اقتصادی مسلطی وجود ندارد عملاً کشورهایی دیده می‌شوند که به مدد برخورداری از مزیت نسبی و بسیج نیروهای فکری جوامع و نیز به تبع ورود به بازارهای جهانی، کاملاً موفق شده‌اند برای کشورهای بیرون از این بازار، نسخه‌ی عمل

**بازی جدید گرچه از همان قانون «بقای اصلح» پیروی می کند و هدف بازیکنان «کسب پیروزی» پاداش افراد پیروز و «قرار گرفتن در رأس زنجیره قدرت» است، اما این بار بقای کسانی که پیش از این توانایی خود را برای انطباق با نیروهای زیربنایی تغییر اثبات کرده اند، بیشتر در معرض تهدید است! زیرا صفحات اقتصادی آنچنان دگرگون شده و در پی خود همه چیز را دچار توازن ناپایدار یا تعادل منفصل کرده اند که ادامه ی بقا نیازمند ایجاد بیشترین دگرگونی است و این، برای گونه های سازگار یافته تر مشکل تر است**

بنویسند. بهترین مصداق این واقعیت، تهیه و تدوین مقررات و قوانین استانداردهای کنترل کیفیت است.

با توجه به آنچه گذشت، می توان گفت فصل ششم کتاب حاضر - تحت عنوان «اقتصاد جهانی» - تشریح فرآیند بطلی و تدریجی جایگیری نظام بورکراتیک بین المللی به جای نظام دموکراتیک است.

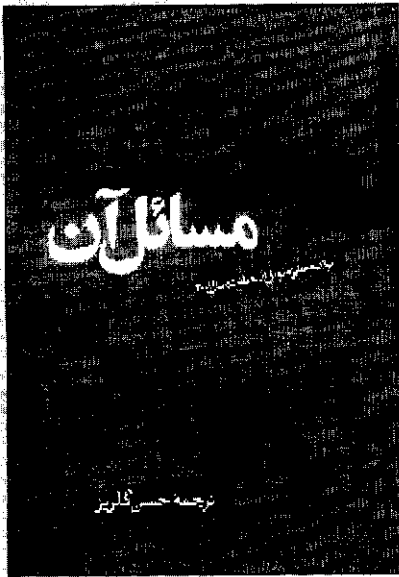
هـ. طلوع جهان چندقطبی در پی افول تدریجی جهان اقتصادی تک قطبی نویسنده در این باره در فصل هفتم کتاب خویش تحت عنوان «جهان چندقطبی بدون قدرت فائق» - از حرکت کند و تدریجی و نامحسوس جهان به سوی دنیایی فاقد رهبری غالب و مسلط بحث می کند و سر برآوردن جهان چندقطبی را از ویرانه های جهان تک قطبی، برآیند وجود پارادوکس های اساسی میان استراتژی هایی می داند که جهان تک قطبی به مدد آنها کوشید تا حیات و بقای خود را تضمین کند. این استراتژی ها که جملگی حول محور یک استراتژی ایدئولوژیک یا هدف وحدت بخشی کشورهای سرمایه داری در برابر موج تهدیدکننده ی کمونیسم تنظیم یافته بودند، استقرار نوعی نظام رهبری مقتدر و چیره شونده را ایجاد می کردند که با اعمال مدیریت و نظارت از افق بالا، اولاً هرگونه اغتنام فرصت برای طرح شعارهای آرمان خواهانه ی مبتنی بر تحقق آینده ای بهتر را از کمونیسم سلب کند و ثانیاً با اعطای کمک های مالی به کشورهای اروپایی ویران شده طی جنگ، به آنها به گونه ای فرصت بازسازی و ترمیم دهد تا خواسته های مردم جامعه ی خویش را تحقق بخشند. و انجام این هر دو کار جز از امریکای رسته از بلایای جنگ ساخته نبود. از این رو جهان تک قطبی در کسوت و هیئتی کاملاً آمریکامحور شکل گرفت. اما به تدریج و همزمان با آنکه در پرتو کمک های بی دریغ آمریکا، کشورهای اروپایی ثروتمند یک به یک قد علم کردند و جامعه ی اروپایی به رقیبی جدی برای آمریکا بدل شد و نیز با فروکاهش فزاینده ی ارزش دلار، و به تبع، گران شدن هزینه ی فعالیت های

افزوده کننده ی قدرت سیاسی و نظامی آمریکا در سطح جهان که مالیات سنگینی را برعهده ی شهروندان آمریکایی می گذاشت، از نقش رهبری کننده و تأثیرگذار ایدئولوژی بر اقتصاد فروکاسته شد و دوران تأثیرگذاری و جهت دهی اقتصاد به ایدئولوژی فرارسید و این همزمان بود با ظهور تدریجی جهان چندقطبی، که در آن از یک سو آمریکا بخشی از نقش رهبری کننده ی خود را - که مدیون اندازه ی اقتصادی و قدرت نظامی خویش است - به مرور از دست می دهد، و از سوی دیگر، بر خورداری او از مزایایی چون شناخته شدن زبان این کشور به مثابه زبان بازرگانی جهان و سایه و سیطره ی رسانه های همگانی اش بر دنیا، همچنان او را از دو نامزد دیگر (حتی اروپا و ژاپن) برای احراز مسئولیت رهبری، پیش تر قرار می دهد. بنابراین، نه اروپا (که در حال حاضر کوشش های او مصروف تحقق وحدت میان اروپای غربی و شرقی و میانه و تدوین سیاست خارجی یکپارچه است) و نه ژاپن (که عدم توانایی نظامی او و بی علاقه گی اش به درگیری با مسائل سیاسی جهان از یک سو، و دشواری نفوذ و راهیابی به ساختار اقتصادی و اجتماعی اش از سوی دیگر، او را در حال حاضر شایسته ی احراز مقام رهبری جهان نمی کند)، نمی توانند نقشی را عهده دار شوند که آمریکا در نظام تک قطبی پیشین با اتخاذ استراتژی ایدئولوژیک برای حفظ یکپارچگی جهان ایفا می کرد.

زیرا در آن زمان آمریکا موفق شده بود از ایدئولوژی به مثابه منشوری برای جمع کردن همه ی نیروی خشم و نفرت جوامع سرمایه داری در کانون مبارزه علیه کمونیسم، بهره گیرد؛ کاری که اقتصاد - حتی به اتکای آخرین دستاوردهای دانش فنی - در جهان چندقطبی شده ی کنونی هرگز قادر به انجام آن نیست. به نظر تارو دلیل این امر را باید در تفاوت نقاط اتکای اقتصاد و ایدئولوژی جستجو کرد: اقتصاد که متکی بر فردیت و انگیزه های شخصی است هیچ گونه «این همانی» با ایدئولوژی که متکی بر جمع و گروه و انگیزه های جمعی است ندارد؛ از این رو بسیار بدیهی می نماید که برآیند سپرده شدن رهبری جهان به اقتصاد، ظهور جهانی بدون پیوندهای وحدت آفرین و رهبری غالب و مسلط باشد؛ جهانی که تنها قرینه ی تجربی آن را در سال های بین جنگ اول و دوم می توان یافت.

تارو با تشریح چگونگی جایجایی پنج صفحه اقتصادی مذکور، به خوبی فرآیند دگرگونی شکل اقتصادی کره ی زمین را ترسیم می کند و یادآور می شود که شدت و عمق این تغییرات آنچنان است که با نشانه رفتن هسته ی مرکزی و بخش اصلی، دیگر وضع فعلی با شکل پیشین خود کمترین مشابهت و قرابت را دارد.

اگر مجموع آنچه وی درباره چگونگی عملکرد هریک از صفحات اقتصادی و جابه جایی آنها و نیز استراتژی هایی که نظام سرمایه داری برای پیشگیری از وقوع گسل های جدی میان صفحات اقتصادی یا مقابله با آنها پیش بینی کرده است (اگرچه به نظر تارو، این استراتژی ها خود به ایجاد گسل انجامیده است)، بار دیگر از سر تأمل مرور شود، آنگاه رشته ی پنهانی را می توان دید که این صفحات اقتصادی را به هم می پیوندند و با چینش آنها کنار هم، چهره ی متوازن و متعادل به دست می دهد که در آن همه چیز در حال ثبات و پایداری است. عکس آن نیز صادق است: تارو با تشریح فرآیند جابه جایی صفحات اقتصادی، علاوه بر آنکه نشان می دهد این صفحات چگونه بر یکدیگر اثر می گذارند، تأثیر بیرون کشیده شدن تدریجی و نامحسوس این رشته ی پنهانی و اتصال دهنده ی صفحات اقتصادی به یکدیگر را بر تغییر شکل کره ی زمین و وقوع بی ثباتی و ناپایداری از عدم توازن و تعادل توضیح می دهد و البته قصد وی از بیان همه ی مطالبی که گذشت، اشاره به واقعیت مهم تری است که جان کلام تارو را در این کتاب دربرمی گیرد: صرف وجود پارادوکس های انکارناپذیر در استراتژی های اتخاذ شده از سوی نظام سرمایه داری نیست که سرانجام هلاک و تباهی آن را موجب می شود - که شاید پر بیراه نباشد اگر ادعا شود حیات و تکامل عقلانیت



جهانی سازی و مسائل آن

○ جوزف استیگلیتز

○ حسن گلریز

○ نشر نی

○ ۱۳۸۲، ۱۶۵۰ نسخه، ۳۲۰ صفحه

از فردای خاتمه جنگ ایران و عراق و آغاز برنامه‌های پنج‌ساله توسعه اقتصادی و اجتماعی رد پای سیاست‌ها و توصیه‌های دو نهاد بین‌المللی - بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول - در ایران مشهود بود که برای اعطای وام و بهانه‌های دیگر سیاست‌هایی از جمله تعدیل ساختاری و یکسان‌سازی نرخ ارز را پیشنهاد می‌کردند. البته بودند اقتصاددانان و اندیشمندیانی که به نسخه‌های پیچیده شده‌ی این دو نهاد با دیدی تردید می‌نگریستند و نسبت به پیامدهای اقتصادی - اجتماعی آن هشدار می‌دادند.

جوزف استیگلیتز نویسنده کتاب جهانی‌سازی و مسائل آن و برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال ۲۰۰۱ از سال ۱۹۹۳ تا ۹۷ عضو شورای مشاوران اقتصادی کاخ سفید در دولت کلینتون بود و سپس چند سالی در مقام اقتصاددان ارشد بانک جهانی مشغول به کار شد.

این کتاب گزارشی است از تجربیات استیگلیتز که در دوران مسئولیت خود به کشورهای مختلف سفر کرده و با مسئولان آن کشورها در مورد مسائل اقتصادی و سیاست‌های پیشنهادی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول گفت‌وگو کرده است. وی سیاست‌های این دو نهاد را در تشدید بحران اقتصادی آسیای جنوب شرقی، روسیه و آرژانتین و... دخیل می‌داند و عملکرد اقتصادی کشورهای را که توانستند به سیاست‌های بانک جهانی عمل نکنند موفق‌تر می‌داند. سیاست‌های این دو نهاد را «یک قبا برای همه» معرفی می‌کند که در پشت درهای بسته و بدون مشارکت دیگر متفکران برای همه کشورها بدون در نظر گرفتن مسائل اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مختلف نسخه واحد می‌پیچند و برخلاف هدف اولیه‌ی تأسیس‌شان به عملکرد بازار اعتقاد راسخ دارند و نقش دولت را در اتخاذ سیاست‌های مناسب و تنظیم بازار نادیده می‌گیرند. این دو نهاد برای اجرای سیاست‌های خود کشورها را تحت فشار قرار می‌دهند و توصیه‌هایی آنان در راستای منافع کشورهای خاص است. نویسنده در پایان به ارائه پیشنهادهایی می‌پردازد که در پرتوی آن فقر و محرومیت در دنیا کاهش یابد و همه کشورها از مزایای جهانی‌سازی بهره‌مند شوند و این امر را هنگامی میسر می‌داند که کشورها بتوانند با توجه به ساختارهای خود و از راه فرآیند مردم‌سالاری راه‌حل مناسب را انتخاب کنند.

محمد هادی زاهد غروی

تنیده شده در اجرای این نظام تا حدودی مدیون حل همین تعارضات است - بلکه ظهور و بروز همه بحران‌های درونی و ساختاری سرمایه‌داری، نشأت گرفته از جمع‌ناپذیری دو واقعیت کاملاً متفاوت؛ یعنی «دموکراسی» و «بازار» در کنار یکدیگر است که یکی بر بنیادهای برابری خواهانه و دیگری بر نابرابری‌های تردیناپذیر استوار است. اما نکته‌ی جالب این است که به تبع تفاوت ماهوی این هر دو و تقابل دو قانون (که یکی گرد محور برابری کامل توزیع قدرت سیاسی دور می‌زند و دیگری، گرد محور قانون بقای اصلح و نابرابری قدرت خرید)، شکل پیچیده‌ای از قدرت شکل می‌گیرد که آمیزه‌ای از «ثروت» و «پایگاه سیاسی» است و اصولاً همین امر به همزیستی مسالمت‌آمیز این دو منبغ متضاد قدرت تداوم می‌بخشد. این قدرت دووجهی از یک سو امکان تبدیل قدرت اقتصادی به قدرت سیاسی (و برعکس) را میسر می‌کند و از سوی دیگر، دخالت فعال دولت را در دستکاری نتایج بازار و توزیع برابر درآمدها و ثروت‌ها فراهم می‌آورد. آنچه از درهم‌کردن این دو امکان حاصل می‌شود، ظهور و بروز پدیده‌ای به نام «طبقه‌ی متوسط» است. گرچه این پدیده پس از شکل‌گیری، حیات و بقای خود را کاملاً مدیون سیاست‌های دولت‌های دموکراتیک است نه بازار.

این، کلید حل معمایی است که چرا سرمایه‌داری خیلی پیش از این در ورطه‌ی گسل‌های عظیمی که تقابل واقعیت پارادوکسیکال «دموکراسی» و «بازار» ایجاد می‌کند، فرونیفتاده و از بین نرفته است. اما اگر هم اینک وجود این گسل‌ها روزه روز تهدیدی جدی‌تر برای سرمایه‌داری محسوب می‌شود، به دلیل ناکارآمدی تدریجی سیاست‌های دولت دموکراتیک برای جلوگیری از شدت یافتن نابرابری‌هاست که البته این جریان فروکاهش تدریجی تأثیر استراتژی‌های سرمایه‌داری - و بعضاً تأثیردهی معکوس آنها - امری مسبوق به سابقه است و چندان شگفت نمی‌نماید. نیز از آن روست که جامعه، به تباری نظام سرمایه‌داری با دموکراسی و در نتیجه، بی‌اساس بودن ادعاهای دموکراسی مبنی بر اینکه هر کس دارای یک حق رأی است، بی‌برده است و اینک به خوبی می‌داند که نظام‌های سیاسی دموکراتیک ابزاری در دست جوامع سرمایه‌داری برای تبدیل قدرت اقتصادی به قدرت سیاسی‌اند و هم از این رو، اولاً آرای هرکس به تناسب ثروت او مهم تلقی می‌شود و ثانیاً همه‌ی افراد به رغم داشتن حق رأی، از آن استفاده نمی‌کنند زیرا در خود انگیزه‌های برای شرکت در بازی قدرت نمی‌یابند. و این، به نفع نفوذ سیاسی است که هم به آرای افراد بستگی دارد و هم به مخارج پیکارهای تبلیغاتی.

بنابراین، به نظر می‌رسد قدرت سیاسی سرانجام به نفع قدرت اقتصادی صحنه را ترک بگوید یا دست کم سهم خود را به او واگذارد. در نتیجه، نیروهای نامرئی اقتصاد از درون، پایه‌های ثبات درآمدها را - که پیش از این، شعارهای برابری خواهانه‌ی دموکراسی آنها را برافراشته بود - فرو می‌ریزند و با شکسته شدن این سد در آینده‌ای نه چندان دور، موج نابرابری همه جا را فرا می‌گیرد.

این همه نشان می‌دهد، در دوره‌ی عدم توازن و تعادل، همگامی و همراهی «دانش فنی» و «ایدئولوژی» به پایین‌ترین حد خود فرومی‌کاهد و نقش ایدئولوژی در رهبری و ساماندهی و جهت‌دهی به دانش فنی کم‌رنگ می‌شود و نظام سرمایه‌داری در وضعیتی از فقدان نظریه‌ای منسجم درباره‌ی ارزش‌ها و گزینش‌ها قرار می‌گیرد و تنها کاری که انجام می‌دهد ارضای هر نوع سلیقه و پسند (اعم از تباه‌کننده و منحرف یا نوع‌دوستانه) و ایجاد فرصت برای همه‌ی افراد به منظور افزایش سود خویش از راه اعمال سلیقه‌ها و گزینش‌های شخصی است.

به این ترتیب سرمایه‌داری را آینده‌ای به سوی خود فرامی‌خواند که در آن، همه چیز سست و ناپایدار و لرزان است و عجب آنکه کشورهای مسلط و چیره بیش از کشورهای دیگر در معرض خطرند؛ زیرا ناگزیر به ایجاد بزرگترین دگرگونی‌ها در خویش‌اند و این شاید نخستین بار در تاریخ حیات بشری باشد که ادامه‌ی حیات و بقا برای گونه‌های اصلح، بیش از همه تهدیدکننده است!